



اندیشه‌آزاد

هفته نامه اندیشه آزاد ■ سال اول ■ شماره ششم ■ ۱۷ اسفندماه ۸۷

زنان در

دانشگاه

دیدگاه

نجمه معصومی

دانشگاه در ایران، همواره به عنوان مظهر آزاد اندیشی و آزادی خواهی شناخته شده است. تجمع نخبگان و متخصصین یک جامعه در نهاد دانشگاه خواه ناخواه سبب می شود تا این نهاد با حساسیت بیشتری شرایط آن جامعه را رصد و پیگیری کند و برای رفع مشکلات آن به ارائه راهکار بپردازد. در این میان نقش جنبش دانشجویی به عنوان مدافع جدی و تسلیم ناپذیر آزادی و عدالت، از دیگر بخشها برجسته تر است. تلاش نیم قرن گذشته دانشجویان به خوبی بیانگر این امر است. دانشگاه پیش از آنکه بتواند بر جامعه اثر مثبت بگذارد ابتدا باید، در درون خود شرایطی را برای آزاد اندیشی، نقد منصفانه، تضارب آراء و.. بوجود آورد تا بتواند از این رهگذر به تولید اندیشه هایی مفید اقدام کند و برای نیل به چنین هدفی، این وظیفه همه اعضای خانواده دانشگاهی(استاد و دانشجویان) است تا به بسط و تحکیم آزادی های دانشگاهی کمک کنند. آزادی فعالیت‌های فرهنگی، سیاسی و اجتماعی که در نهایت به شناخت صحیح دانشجویان از شرایط کشور منتهی می شود، از مهمترین پیش شرطهای بوجود آمدن فضایی پویا و حساس نسبت به مسائل جامعه است.

دانشگاه ما نیز به عنوان یک دانشگاه بزرگ از قاعده فوق مستثنا نیست. نگاهی به حجم و شرایط فعالیت‌های فرهنگی و سیاسی در سالی که گذشت به خوبی می تواند بیانگر شرایط فرهنگی و سیاسی موجود در دانشگاه باشد. فضایی که نه تنها قایل دفاع نیست بلکه مورد اعتراض ما نیز هست.

تک صدایی فرهنگی و سیاسی و فداکردن مطالبات جمعی از دانشجویان به نفع مصلحت اندیشی های سیاسی و منطقه ای، فضای بی روح، غیرفعال و البته سیاسی به نفع یک جریان خاص را در دانشگاه پدید آورده است. نادیده گرفتن حق تشکلهای سیاسی برای فعالیت و در عوض اعطای حق فعالیت سیاسی به انجمنهای علمی و هیئات مذهبی با کمترین محدودیتی جای تامل دارد.

مراسم بزرگداشت ۱۶ آذر امسال، که نیم قرن است در ایران به نماذ عزت دانشجویان بدل شده است و باید به باز خوانی رشادتهای ۵۰ ساله دانشجویان در راه مبارزه با ظلم و ستم اختصاص یابد، علی رغم درخواست انجمن پیشگامان اندیشه برای برگزاری یک برنامه عزتمند، به یک برنامه بی مایه که در واقع چیزی جز وهن مقام و منزلت دانشجو نبود تبدیل شد.

آزادی عمل هیئات مذهبی و بعضی نهادهای دیگر برای رفتار سیاسی به نفع یک جریان خاص

خواندن سرگذشت و سیر

زندگی بزرگان همواره از

قسمت های جناب تاریخ

محبوب می شده است. حال

اگر این وقایع با آنچه که

امروزه در زندگی درک می کنیم، قرابت داشته باشد خواندن سرگذشت آنان را برایمان لذت بخش تر خواهد کرد. ماه اسفند مشهور است به ماه مرحوم مصدق، بزرگ مرد ایران که اثری جاودان از خود در تاریخ این کشور بر جای گذارده است. ۱۴امین روز از اسفند ماه سالروز وفات آن بزرگمرد می باشد و همگان به قدر وسع خود در یادبود او، به تمجید و تنقید از شخصیت و اعمال او می پردازند. به هر حال تصمیم دارم در این مقاله به بخشی از زندگی مرحوم مصدق که با زندگی امروز اکثر دانشجویان قرابت هایی دارد بپردازم. ذکر بخش هایی از دوران دانشجویی دکتر محمد مصدق، محمد مصدق، در روز ۱۲۹۹ اردیبهشت ماه ۱۲۶۱ هجری شمسی در تهران به دنیا آمد. البته درمورد تاریخ دقیق تولد او نمی توان به این تاریخ اکتفا کرد، چرا که در آن زمان روز تولد محمد را پدر و مادر او بر پشت جلد قرآنی می نویسند که این قرآن از بین می رود و حتی خود دکتر مصدق از سال دقیق ولادت خود خبر ندارد. پدرش، میرزا هدایت آشتیانی، و وزیر استیفا (مالیه)، در دوران ناصری و از رجال تجددخواه و پیروان میرزا تقی خان امیر کبیر بود. مدارس ملکتاج خاتم نجم السلطنه، بنیان گذار بیمارستان نجمیه تهران و از نوادگان عباس میرزا ولیعهد، بود. مصدق تحصیلات معمول آن زمان را در تهران انجام داد. پس از مرگ پدر که در سال ۱۲۷۱ شمسی اتفاق افتاد، در عنفوان جوانی، تصدی استیفای خراسان را به عهده گرفت و به عبارتی به حرفه مستوفی مشغول شد. چندی بعد مصدق که از زد و بندهای

و در عوض بسته بودن دست تشکلهای سیاسی نیز جای انتقاد و سوال جدی دارد. برای نمونه و مقایسه، حضور بدون محدودیت مشاور احمدی نژاد-که اتفاقا از منتقدان دانشگاه آزاد نیز بود - در مسجد مجتمع قائم مقام از سوی یک هیات مذهبی و ایجاد محدودیت برای حضور یک استاد دانشگاه- که اتفاقا از مدیران دانشگاه آزاد نیز بود- به دعوت یک تشکل سیاسی جالب توجه است.

متأسفانه برخی رفتارهای نهادهای تصمیم گیرنده در مورد فعالیت‌های دانشجویان به شدت به شائبه عملکرد جناحی و سیاسی آنها در دانشگاه دامن می زند. به عنوان مثال عدم بر خورد هیات نظارت طبق قوانین مصوب با در خواسته‌های انجمن، و جود تنها یک مورد مکاتبه با انجمن با وجود نزدیک به سی مورد در خواست طی یکسال، اظهارات بعضی از اعضای هیات نظارت در مورد فعالیت‌های انجمن که قربانی با موازین حقوقی و قانونی ندارد. و باعث متبادر شدن شائبه پیش گفته به ذهن می شود.

سکوت همیشه علامت رضایت نیست. سکوت یکساله ما و عدم طرح انتقادات انجمن نسبت به فضای سیاسی و فرهنگی موجود در دانشگاه و نکشاندن این انتقادات به عرصه عمومی دانشگاه را نیز باید با همین منطق ارزیابی کرد. تمام تلاش انجمن در یک سال گذشته بر این بود تا با رایزنی و گفتگو با بخشهای مختلف دانشگاه و افراد موثر در این زمینه به باز شدن فضا و رساندن آن به حد مطلوب کمک کند که اگر چه در بخشهایی-مثل نشریات- محقق شد اما توفیق کلی ای به دست نیامد.

طبیعتا پیگری مطالبات و خواسته های قانونی انجمن، که مورد تایید بخش زیادی از جامعه دانشجویی نیست، است، به همینجا منتهی نخواهد شد و انجمن برای احقاق حق جامعه دانشجویی دانشگاه آزاد اراک از هیچ پیگیری کوتاهی نخواهد کرد.

به هر حال امروز، ما نسبت به وضعیت فرهنگی و سیاسی موجود در دانشگاه معترضیم. نسبت به فضایی که با اظهارات جناب آقای دکتر جاسبی در مورد فعالیت آزاد دانشجویان در تقابل است معترضیم. نسبت به اعمال محدودیت برای تشکلهای مستقل، معترضیم. نسبت به تبعیضهایی که میان گروه های دانشجویی گذاشته می شود معترضیم. نسبت به انحصار سیاسی و فرهنگی معترضیم و امیدواریم تا با تغییر رویه تصمیم گیران در این عرصه دیگر نیازی به معترض بودن نباشد.
○

سیاسی و پیچیدگی های

امور دولتی، خسته و دل زده

شده بود، مناصب دولتی را

کنار گذاشت و در خانه

منزوی شد در این ایام

بیکاری مصدق به فکر ادامه تحصیل می افتد. شرح ماجرا از بیان خودش این گونه است: «در بیکاری به من بد می گذشت و “مدرسه سیاسی” هم در آن ایام تازه دایر شده بود، می خواستم در آن مدرسه تحصیل کنم. ولی از این نظر که یک مستخدم دولت پس از سال ها تصدی کار و خدمت نمی توانست در عداد محصلین درآید، وسایل تحصیل خود را در حدود برنامه آن مدرسه در خانه تهیه کردم ـ در آن وقت هیچ چیز برایم ارزش نداشت جز این که هر روز بر معلومات خود بیفزایم.» دوران تحصیل مصدق در مدرسه سیاسی مصادف است با جریانات انقلاب مشروطه و مصدق جوان در جرگه آزادی خواهان قرار گرفت. مصدق بعد از افتتاح مجلس اول به نمایندگی طبقه اعیان مردم اصفهان انتخاب شد، ولی چون سن او از سی سال کمتر بود، اعتبارنامه اش رد شد و از نمایندگی محروم ماند. پس از آن که محمدعلی شاه مجلس را به توپ بست و آزادی خواهان متواری شدند، مصدق نیز مدتی متواری و مخفی می شود. در این ایام فکر ادامه تحصیل در خارج از کشور به ذهن محمد خطور می کند و ی در اولین فرصت برای انجام تحصیلات عالی، در اوایل سال ۱۹۰۹ میلادی از راه روسیه عازم اروپا می شود. او به همراه برادرش به پاریس رفته و با کمک و راهنمایی چند تن از آشنایانش برادر را در یکی از دبیرستان ها ششانه روزی پاریس گذاشته و خود به قصد مذاکره با مدیر مدرسه سیاسی پاریس به آن جا می رود. (ادامه در صفحه ۲)

یگانگ از میان اخبار

کرده بود نفت ایران را با تخفیف ویژه خریداری کنند این پیشنهاد ۱۰۶ میلیارد شیلیینگ عایدی برای کنیا دربر داشت.

دستورالعمل محرمانه انتخاباتی

اعتماد ملی: قرار بر این شده که غیر از محمود احمدی‌نژاد که درمقام ریاست‌جمهوری قرار دارد به دیگر کاندیداهای انتخاباتی اجازه سخنرانی در دانشگاه‌ها داده نشود. به نوشته سایت جمهوریت این یک دستورالعمل محرمانه انتخاباتی است که به تمام موسسات، دانشگاه ها و مراکز عمومی کشور اعلام شده است.

پرونده جدید برای بازداشتی‌های مراسم بازرگان

اعتماد ملی: با گذشت حدود یک ماه از بازداشت تعدادی از شرکت‌کنندگان در حاشیه مراسم سالگرد بازرگان، خبرها حکایت از گشوده شدن پرونده جدیدی برای آنها دارد. به گزارش خبرنگاره امیرکبیر تعدادی از خانواده‌های بازداشت‌شدگان مقابل حسینیه ارشاد هنگامی که با در دست داشتن وثیقه‌های ۱۰۰ میلیون تومانی به داداری ۲ امنیت مراجعه کردند متوجه گشوده شدن پرونده دیگری برای آنها و تمدید مدت بازداشت چهار دانشجوی دانشگاه امیرکبیر و دبیر سابق سیاسی خیرگزاری ایسا شدند.

بازداشت یک دانشجو

اعتماد: به دنبال احضاره اداره اطلاعات شیراز، امین درستی دانشجوی سال چهارم رشته مهندسی مکانیک بازداشت شد. به گزارش خبرنگاره امیرکبیر وی مدیرمسوول نشریه توقیف شده داروک است.

نیمی از جمعیت دانشگاه های کشور را دختران تشکیل می دهند این جمعیت هر ساله رو به افزایش است. البته بگذریم از تلاش هایی که چند سال اخیر در زمینه ایجاد سهمیه بندی های جنسیتی می شود. ولی این واقعیت وجود دارد که این جمعیت به عنوان هویتی ناشناخته، وارد جامعه می شوند و از عدم امنیت و حفظ موقعیت اجتماعی خود دل نگران است. حضور زنان در دانشگاهها اصولا متزلزل بوده، سالهای قبل از انقلاب که دلیل نقش پر رنگ خانواده ها در اداره زندگی دختران و فضای فرهنگی بسته جامعه و سنت های موجود و عدم اطمینان به فضای اجتماعی، آنها حضور اندکی در عرصه های اجتماعی داشتند ولی همین تعداد اندک حضور خود را در فعالیت های اجتماعی دانشگاه حفظ کردند و در احزاب و گروه‌های موجود در جامعه فعالیت داشتند و در روند تحولات جامعه در دوران انقلاب نقش بسزایی داشتند بعد از انقلاب به دلیل احساس امنیت و روحیه امیدوارانه جامعه بر تعداد دانشجویان دختر دانشگاهها افزوده شد.(ادامه در صفحه ۲)

خبرنامه تحلیلی انجمن پیشگامان اندیشه

یادداشت اول

هیچ عیدی، عید خودمان نمی شود!

دو هفته ای بیشتر تا عید نمانده باید کم کم گندم سبزه عید را خیس کنیم. آخر طول می کشد تا این گندم نیش بزند و آرام آرام سبز شود. سبزه یکی از هفت سین جادویی سفره هفت سین ماست. هر روز از قطر برف های حیاط کمتر می شود. هوا کم کم گرم و بهاری شده، این روزهای پایانی اسفند عجب حال و هوایی دارد. شلوغی و ترافیک خیابان ها از یک طرف، جنب و جوش مردم و شادی بچه مدرسه ای ها از طرف دیگر حال و هوایی خاص به عید می دهد. همه و همه چه شوری دارند. راستی چند سال است که در این سرزمین کهن عید می گیرند، گندم خیس می کنند و سین، سین هفت سین را از سره مهر، وفا و دوستی کنار هم جمع می کنند. این عید عجب قدرت شگرفی دارد، هیچ سالی را به یاد ندارم که در این سرزمین عید نداشته باشیم. اصلا سال بی عید که سال نمی شود. سالی که ابتدایش با سفره هفت سین و توپ در کردن نباشد که سال نیست. حالا چند شبی بیشتر تا عید نمانده فکر کنم امشب شب چهارشنبه سوری است. بله امشب چهارشنبه سوری است. از این تق و تق، ترقه ها معلوم است. راستی هیچ کس به اندازه بچه ها با این عید و چهارشنبه سوری حال نمی کند، بچه ها احساس خاصی دارند. گویی نو شدن را با پوست استخوان شان لمس می کنند از لباس های نو عید گرفته تا تعطیلی زود هنگام مدارس، همه اینها را از برکت عید می دانند. امشب همه جای ایران به مدد آتش چهارشنبه سوری گرم و روشن است. دل هایمان هم چقدر نزدیک به هم و گرم است. چند روزی است دوباره سرورکه ماهی قرمزهای شب عید پیدا شده است. توی دل هم مدام وول می خورند و یکجا بند نمی شوند. آخر اینها ماهی شب عینند، بیچاره ها. عمرشان بیشتر از تعطیلات نوروز نیست. همین که عید تمام می شود گویا ماموریت آن ها هم به پایان می رسد و بعد هم آرام و راحت می میرند. چند ساعتی بیشتر به لحظه تحویل سال نمانده کم کم باید سفره هفت سین را پهن کرد و شروع به چیدن سین، سین سفره هفت سین کرد. اول سفره سفید گل دار را پهن می کنیم و بعد شروع به چیدن هفت سین باید کرد. بله مثل هر سال اول سفره را، با برکت قرآن روشن می کنیم. راستی از آن روزگار که اسلام پا به ایران گذاشت با ورود قرآن به هفت سین چقدر این سفره زیباتر شد. تصور سفره هفت سین بی قرآن برایم خیلی سخت است. واقعا قرآن در درون سفره می درخشد چه صفا و معنویت به این سنت اصیل ایرانی می دهد. این سنت را بیش از بیش ستودنی و قابل اجرا می سازد. حالا باید آینه را از خاک سالی که گذشت زدود. آری آینه صاف، یکدل و روشن می شود. عجب آینه قلدی بزرگی هست. یک سالی بود خود را در آن ندیده بودم. چقدر عوض شدم. راستی یکی دو خط جدید در صورت افتاده است. عیبی ندارد باید آن قدر از این خط ها در صورت بیفتد تا دیکر جایی در صورت نمانده باشد. آینه را هم گذاشتم بالای سفره و قرآن را روی گندم و بعد شروع به چیدن یادم می رفت. تنگ بلور کوچک را مگر می شود با آن ماهی های کوچولو فراموش کرد. راستی سال به سال تنگ ماهی ها هم تنگ تر می شود. تنگ بلور ماهی ها هم شده مثل آپارتمان های امروزی روز به روز کوچکتر می شود. ما آدم ها هم مثل ماهی ها که متعلق به فضایی بزرگتر از تنگ بلورند یکجا افتاده ایم. خودمانیم دریا، دریاچه، برکه و رودخانه کجا و تنگ بلور تنگ و کوچک ماهی ها کجا، دیدید گفتیم ما آدم ها هم مثل ماهی ها گیر افتاده ایم. دنیا با این همه بزرگی کجا و این آپارتمان های کوچک امروزی کجا، بله هر دویمان در قفس دنیا گیر افتاده ایم. از همه این حرف ها که بگذریم نوبت تنگ بلور ماهی است. تنگ را هم سره سفره می گذاریم. ماهی ها چقدر وول می خورند. سین اول سمنو است. بوی سمنو تازه که چند روز پیش پخته بودیم در حیاط و ایوان و همه جا پیچیده است. عجب رنگی دارد طعمش را کم کم از یاد برده بودم. واقعا مزه شگفتی دارد. سمنو را هم گوشه ای از این سفره سفید گذاشتم. سین دوم ساعت است. حالا ساعت زنگ دار کوچک را می آورم. ساعت خیلی مهم است. چیزی تا تحویل سال باقی نمانده یک ساعت دیگر بیش تر از سال نمانده و ساعتی دیگر وارد سال جدید و زندگی جدید و روزگاری نو می شویم. سین سوم چه باشد بهتر است سنجدا را می آورم. سنجد هم خوش طعم است و هم پر خاصیت آری سنجدا را می آورم. سین چهارم سبزه ای است که دو هفته پیش از خیس کردن گندم شروع شد. عجب قلدی کشیده است و چقدر سبز شده است. سین چهارم از همه سین ها به بهار بیش تر ربط دارد. بهار فصل سرسبزی است. فصل طراوت است. راستی دیشب چه کیفی داشت تماشای شokofe جان درخت زردآلو زیر نور مهتاب این همه منظره شگفت انگیز در این چند روز فراهم شده است. چقدر رنگ دنیا عوض شده است. انگار نه انگار تا دیروز پر حیاط برف بود و در کوچه و خیابان تا چشم کار می کرد برف بود و برف بود و برف. سین پنجم سکه است. من خودم بین این همه چیز سین دار، سکه را ترجیح می دهم. آخر سکه و درخشش استثنایی اش با هیچ چیز قابل مقایسه نیست. این سین مقداری از معنویت سفره هفت سین به دور است. اما چه کنیم که دنیای امروز ما آدم ها بدون این سین پنجم هیچ است. این سین است که ما آدم ها را از هم دور می کند، روابطمان را رسی می کند و دوستی هایمان را بی رنگ می کند. اما مگر می شود بدون سین پنجم زندگی کرد. مگر می شود بدون سین پنجم سیر شد، خانه دار شد، زندگی تشکیل داد، درس خواند، دوست پیدا کرد و در جامعه مورد احترام دیگران بود. من که فکر می کنم نشود. سین پنجم سین مهمی است بدون آن که عید، عید نمی شود. بدون آن خرید عید ناممکن می شود. اصلا بدون آن حتی سین های دیگر هم جمع نمی شوند. با سین پنجم است که بقیه سین ها خریداری می شوند و سر سفره هفت سین جمع می شوند. پس بی رحمی است که سکه را در جیب رها کنیم. سین ششم سرکه است عجب بویی دارد. این سین، سین تجربه است. سین ملدن و پدید آمدن است. این سین همه چیز را ترش می کند. جز سفره هفت سین را، این سین ششم هفت سین را تنها ترش نمی کند بلکه شیرین می کند. سین هفتم که هفت سین با آن هفت سین می شود، سیب است. سیب سرخ فرد اعلا که البته خریدش با سین پنجم است، اگر سین پنجم نباشد، هیچ کدام از سین های هفت سین هم نیستند. سین هفتم خوب مزه ترین سین هفت سین است. سالی صد بار هم که سیب بخوریم سیب سره سفره هفت سین نمی شود. سیب سرخی که برقی می زند. حالا این هفت سین به اضمام شیرینی و شکلات و خیلی چیزهای دیگر سفره هفت سین را تشکیل می دهند. کم کم وارد صدای توپ تحویل سال شنیده می شود. سین سوم زنگ می زند. بله سال تمام شد. سال با تمام خاطرات خوب و بدش تمام شد. سال با تمام روزهای تلخ و شیرینش به خاطره ها پیوست. سال با تمام بزرگتر های خسته و رنجورش که دیگر نیستند تمام شد و سالی دیگر با خاطراتی دیگر. حالا کم کم شروع می شود. حالا اولین لثیه های سال جدید است. بله ربووسی، عید مبارکی، عیدی دادن و عیدی گرفتن ها هم شروع شده است. امسال هم به سرعت پارسال می گذرد. بلکه زودتر هم می گذرد. این سال ها یکی پس از دیگری می گذرند. اصلا این سال آمده اند، که بگذرند و ما را یکی یکی با خود ببرند. حالا ببینیم نوبت کی در کدام سال است. خوشا با حال آنان که سال به سال بهتر از پارسال اند.
○



www.rowzane.org

یادداشت

حسین گنجی

دانشجو کیست!

وقتی بود، وقتی اعتراض میکرد، وقتی بی تفاوت عبور نمی کرد، از دکان سیاست، اقتصاد، فرهنگ و اجتماع، وقتی می خریدی، وقتی میگریید وقتی در گذار زندگی، در پی مولفه های حقیقت می گشت. وقتی در کوچه سارهای سیاست قدم میزد. وقتی در هیوط زیستن، در پی بودن و شدن خود بود. وقتی با حس کنجکاری خود در پی سوال بی مانند بود. وقتی زیستن با جمع را چون زیستن به تنهایی میدانست و در پی یافتن اتوبیای همگانی بود. وقتی میپرسید بدون پیرایه و می خوند بی پیش قضاوت و هنگامی که درک می کرد بدون برداشت قبلی، وقتی-وقتی-وقتی بود. اما حالا «کجاست؟ کجاست که پرسد. کجاست تا در برابر بیاوه گوی دیگران برخیزد. کجاست آن روح رویا پرور، کجاست آن حس نشاط، کجاست آن پروانده دوم خردادها، کجاست آن حس حمایت از همنوع، همکلاسی، هموطنی.کجاست؟ دیگر در شهر، هنگامی که قدم می زنی و به طریزی به اطراف نگاه می اندازی که می خواهی تبارشناسی کنی، به یکباره دیگر تباری برای عده ای نمی بینی. دیگر نمی توانی جوانی را که در پیش روی خود می نگری تشخیص دهی دلشجوست یا نه، در جستجوی حقیقت با معرفتیسست یا نه، یا مثل فیلم های سینماهامان در پی لودگیست.

ای وای بر اسیری، کر یاد رفته باشد/ در دام مانده باشد، صیاد رفته باشد

چگونهست که دیگر سراغی از اسیران و دربندان دانشجو نمیگیری؟ چه شد؟ چه اتفاق افتاد که دلشجو هم جزیی از عوام شده است؟ چگونه است که روشنگری، در عوام غرق شده است. چه شد، چه اتفاق افتاد که دیگر عوام و دلشجو به یک گونه درک می کنند. چه کردند با این قشر، قشری که عوام را باید به بلا دست میکشاند، خود به زیر کشیده شد. یار دبستانی کجایی؟ هرچه بیشتر به این قشر مینگرم که خود از این قشر، و جستجوگر و کاوشگری دیگر نمیبینم. کم کم دارم به این نتیجه میرسم که دیگر یافتن، معنای خود را در این سرزمین از دست داده است. دیگر نمیتوان باور داشت که سکوت علامت رضاست. دیگر به هیچ چیز نمیتوان باور داشت. قصدم سیاه نمایی نیست که خود سیاهم، نمیخواهم ایه یاس بخولم که خودم سنبله یاسم. ولی تلنگری به ضد نشاط ، به قصد همفکری، به قصد عبور از بحران بی هویتی، به قصد بیی قصدی. تلنگری شاید برای پرسه زنیانی چون من که گاهی هم به اطراف به گونه ای دیگر نظر اندازند. البته بگویم که بی قصدی می خود قصدیست. به قصد اینکه بدانیم کیست که نمیخواهد ما کنجکاو باشیم. کجاست حس فوضلی، کجاست حس طراوت، کجاست حلقهٔ اتلاف زبان به نوشتار، ای قلم، تو کجایی، که در این روزگاری که نوشتن به سسکسه افتادست، ما را یاری کنی.

من آدمستم/وام بگنارم /حسلبم را کنار جام بگنارم/انه از روم نه از نیکم/همان رنگ بی رنگم به واقع دانشجویی رنگست. وعجب بی رنگی هم در ما رسوخ کرده است. دلشجو در این فضای توده وار و عوام خواه و هوچی گر کجاست، آن قشر که همیشه پیش قراول همی خاوندش در این ۵۰ سال اخیر کجاست؟ و باز قدم می زنم برای دیدن چهره ای یا یافتن نشانی از انسانی، که بتوان نام دلشجو به او داد. نه این که دلشجو شاخ دارد یا دم یا فلان است یا بمان ولی خوب هر قشری مولفه هایی، آیتجهایی و شاخصه های دارد. باید دید که چگونه و با چه شیوه ای می زیید. تا به او لقب طبعی ای یا قشری یا جمعی داد. هر چه بیشتر در این خیابان بی ته قدم بر می دارم و به تفکرات اینگونه‌یک می پردازم. درک میکنم که سوالات من تمامشان پاسخ های روشنی دارد. که در دل من و تمام دانشجویان می جوشد. اما می نویسم. نه برای آزمون خط و قلم و کاغذ بلکه برای پاسخ گفتن به سوالی که در درونم است، که چرا هیچ دانشجو یا غیر دلشجویی سراغی از دانشجویی متفکر و پرسشگر نمیگیرد. مینویسم تا به قول آن نویسنده شهیرآن طرف ایمان بگویم هستم. ویودن من با عمل با نمود بیرونی و با فعالیت اجتماعی و سیاسی و اجتماعی نمایانگر می شود.

خبر

بازتاب ملی یک خبر منتشر شده در «اندیشه آزاد»

انتشار خبر سخنرانی سقای بی ریا مشاور احمدی نژاد، در دانشگاه و سخنرانی جالب توجه این عضو کابینه دولت نهم در شماره قبل نشریه بازتاب ملی پیدا کرد. سایت آفتاب، البته بدون اشاره به منبع این خبر، اولین بار آن را منتشر کرد پس از آن روزنامه های اعتماد، سرمایه، آفتاب یزد و بسیاری از سایتهای اینترنتی مثل تلنباک، فارارو و… اقدام به انتشار این خبر کردند.

تعیین رئیس ستاد انتخاباتی خاتمی در استان مرکزی
مهندس عبدالمحمد زاهدی آخرین استاندار دولت اصلاحات در استان مرکزی به ریاست ستاد انتخاباتی سید محمد خاتمی در استان مرکزی منصوب شد.
شنبه‌ها حاکمی از برگزاری منظم جلسات هفتگی شورای سیاستگذاری ستاد خاتمی در استان است.

احکام غیر قابل پیگیری

اعتماد: شورای انقلاب فرهنگی اخیراً مصوبه یی را به تصویب رسانده است که براساس آن احکامی که توسط کمیته های قضایی صادرشده در دیوان عدالت اداری قابل پیگیری و رسیدگی نیست.

«مردم سازی» مدارس دخترانه

علیرضا علی احمدی وزیر آموزش و پرورش خواستار تفکیک مدارس دخترانه به «درونی» و «بیرونی» شد وی محرم سازی مدارس را یکی از الزامات نظام تعلیم و تربیت جمهوری اسلامی ایران دانست و گفت؛ این اصل باید در مدارس رعایت شود و معلمان و دانش آموزان ما باید در مدارس در چار چوب ملاحظات شرعی آزادی عمل داشته باشند.

(ادامه از صفحه اول)– «روزنامه مدرسه که به پنج قسمت تقسیم بود؛ یکی مربوط به علوم مالی بود که سابقه خدمتم در وزارت مالیه ايجاب نمود این قسمت را انتخاب کنم و چون تا آخر سال تحصیلی بیش از چهار ماه مانده بود، مدیر چنین مصلحت دید به طور مستمع آزاد ثبت نام کنم و از بیانات استادان در هر کلاس که می خواستم استفاده نموده و از ۱۵ نوامبر که اول سال تحصیلی مدرسه بود در قسمت مربوط به امور مالی شروع نمایم، که بدین طریق اقدام شد.»
مصدق از این اوضاع راضی نشد و با راهنمایی یکی از دانشجویان قسمت مالی، تصمیم گرفت به جای صبر تا اتمام سال و شروع دوره از سال تحصیلی آینده، در امتحانات سال تحصیلی جاری شرکت کند. «یکی از دانشجویان قسمت علوم مالی، مرا تشویق نمود اکه درآ دروس مربوط به آن قسمت حاضر شوم و خود را برای امتحانات ماه نوامبر حاضر نمایم. این کار مشکلی نبود چون که عده ی دانشجو زیاد بود و صرف می نمود درس ها را طبع آچاپها کنند و در اختیار آنان بگنارند. بنابراین می توانستم از دروسی هم که قبل از ورود من به مدرسه داده شده بود، استفاده نمایم.»
طبعیتا شرکت در امتحانات یک دوره تحصیلی در صورتی که در کلاس های آن حاضر نبوده باشی، کار مشکل و طاقت فرسایی است. مصدق از روزهای تحصیل چنین یاد می کند:«صبح ها مرتبا به مدرسه می رفتم و عصرها هم در خانه با او ادوست دلشجویش! کار می کردم که زیاد طول نکشید و ایام تعطیل رسید. من در تمام مدت تعطیل کار کردم و برای امتحانات ۱۵ نوامبر خود را حاضر نمودم. چون نامم در عداد محصلین رسمی ثبت نشده بود و برای امتحان دعوتم نمی کردند، حداکثر شماره لیمرا های مندرسه عدد ۲۰ بود که من با خرج دولت آمده ام و دولت بیش از دو سال به من معارج تحصیل نمی دهد، مورد قبول واقع شوم، که آن وقت مستوفی الممالک وزیر مالیه بود و نامه ای به مضمون نوشته شد، که برای امتحان دعوتم کردند.» اما قسمت مهم دوران دلشجویی هر دانشجو، زمانی است که اساتید نمرات را اعلام می کنند. این موضوع برای مصدق هم حائز اهمیت بوده و او اینچنین از نمرات خود و ذغدغه هایش برای نمره، می گوید: «حداکثر شماره لیمرا های مندرسه عدد ۲۰ بود که از «مالیه عمومی» ۱۶ داده شد و فقط در یکی از امتحانات شماره ۱۱ داشتم، که چون به ۱۲ نمی رسید می بایست آن را سال بعد تجدید کنم.»
محمد صدق دلشجویی که حدودا صد سال پیش مشغول تحصیل علم بوده است، مانند دلشجویان امروز برای گرفتن نتایج ضعیف در درس هایش دلایلی دارد، مثلا: «علت عدم کسب نمره لازم) این بود که عده داوطلبان زیاد و امتحان نگذگان وقت نداشتند آن ها را به قدر کافی سوال کنند و به معلومات هر یک کاملا پی ببرند.» از این گفته ها مشخص می شود در آن زمان بر خلاف امروز امتحانات شفاهی برگزار می شده است. همانطور که مصدق اعتراف می کند در یکی از همین امتحانات چگونه این سیستم شفاهی به یاری اش می آید: «در یک روز خود من، می بایست دو امتحان بدهم که چون روزهای قبل از امتحان برای مراجعه به هر دو مجال نبود، می خواستم یکی از آن ها را به سال بعد موکول کنم که به تشویق یکی از دلشجویان که گفت در این امتحان شانس مدنلیت دارد، در جلسه حاضر شدم و چون اول اسم من با میم شروع شده است و عده زیادی قبل از من مورد سوال قرار گرفتند از فرصت استفاده نمودم به یک قسمت آن مراجعه کردم، که بر حسب اتفاق استاد از من روی همان قسمت سوال نمود و از عهده بر آمدم.»

سال اول تحصیل مصدق در مدرسه سیاسی پارس به این منوال به پایان رسید. اما سال دوم برای محمد خوش مین نبود و فقط چند ماه به مدرسه رفت. چرا که «کسالت عصبی و ضعف مزاجی و بی خولیی» آنقدر به او فشار آورد که باعث شد تا به «طبییب» مراجعه کند در نسخه پزشک به او دستور داده می شود «مطلقا کار نکنم و کاملا استراحت کنم.» اما مصدق به دستورات پزشک گوش نمی دهد و کمکان و مدرسه می رود تا جایی که حال او وخیم تر می شود در نهایت مصدق به علت بیماری و لزوم استراحت، تحصیل را نیمه کار رها کرده، وسایل خود را به ایران فرستاده و تصمیم به بازگشت می گیرد. بازگشت به ایران، سلامتی را به محمد باز می گرداند و او در کنار مادر، همسر و سه فرزندش اندکی در ایران به استراحت می پردازد. «بعد که حالم بهتر شد به فکر ادامه تحصیل اقدام که مادرم راضی نمی شد تا اینکه قرار شد از رفتن به پاریس صرف نظر کنم، در شهر دیگری که هوایش سازگار باشد اقامت کنم و خانواده را هم با خود ببرم که از فرط تنهایی تمام اوقاتم به تحصیل نگذرد. اطلاعاتی که از زندگی ساده و هوای سوئیس داشتم سبب شد

اول به آنجا بروم و بعد به جاهای دیگر تا هر نقطه ای که مطبوع شود برای محل اقامت و اختیار کنیم – ادر نهایت! شهر نوشاتل را برای محل اقامت و تحصیل اختیار کردم – یکی از بهترین شهرهای سوئیس فرانسه قسمت فرانسوی سوئیس! برای تحصیل شهر نوشاتل بود که وسایل تفریح و تفرین در آن جا فراهم بود و از ساعت نه شب هر کس در خانه خود به کار مشغول بود.» مصدق با آنکه از لحاظ مالی در ضعیفه نبود ولی به علت همراه بودن خانواده با او، در یافتن خانه ای مناسب برای زندگی به مشکل برخورد کرده بود. مثلا از صاحب خانه ای می گوید که «در تمام شرایط موافقت نمود و از خانه برای تنظیم اجاره نامه خارج شدیم. ولی در بین راه که از من پرسید مذهب شما چیست؟ گفتم مسلمان و شیعه اثنی عشری، گفت چون در کتبی که خوانده ام به احوال و عادات مسلمین پی برده ام، آن وقت که شما نماز می خوانید ما راحت می کنیم و آن وقت که شما راحت می کنید، ما شب نشینی داریم و مسکن من هم زیر همین آپارتمانی است که می خواهید اجاره کنید، از این کار صرف نظر کردم.» بالاخره مصدق آپارتمانی را در خارج شهر پیدا و اجاره می کند: «مقارن ظهر اجاره نامه تنظیم شد و دو ساعت بعد از ظهر که بازار داد و ستد رواج گرفت، شروع به کار کردم و تا چهار بعد از ظهر تمام آنچه مورد احتیاج یک خانواده بود فراهم و آشپزی هم که زن بود و استنادا کرده، روانه کردم. ساعت شش بعد از ظهر که همه با هم آنجا وارد شدیم، چراغ ها روشن و آشپز مشغول به کار بود. مادرم قبول نمی کرد در ظرف چند ساعت بنوان محلی را اجاره نمود و لوازمی که برای زندگی یک خانواده لازم است تهیه نمود.» برای رفتن به دانشگاه احتیاج به ارائه مدرک تحصیلی بود و «چون آن وقت که من می بایست در ایران تحصیل کنم، ایران مدرسه نداشت»، محمد از تصدیقنامه سال اول مدرسه سیاسی پاریس

اندیشه آزاد

هفته نامه تحلیلی، سیاسی، فرهنگی و دلشجویی دانشگاه آزاد اراک
صاحب امتیاز: **انجمن پیشگلمان اندیشه**
مدیر مسول: محمدصادق دالوندی
دبیر تحریریه: محمدرضا رافع
دفتر تحریریه: مجتمع قائم مقام، ساختمان علم الهدی، طبقه سوم
تلفن: ۰۹۳۷۰۱۶۲۵۸۹

استفاده کرده و «به نام یک محصل رسمی در دانشکده حقوق که یک موسسه دولتی» بود، ثبت نام می کند. وسوسه به پایان بردن دوره ناتمام علوم مالی در مدرسه سیاسی پاریس باعث شد محمد «در ژوئیه اجولای» ۱۹۱۱ (مرداد ۱۲۹۰) برای دادن امتحان به پاریس «برود و در نتیجه آن در «تمام امتحانات موفق» بشود. ولی به علت آنکه کار دلشکده حقوق برای مصدق سخت بود، خصوصا «تحصیل زبان لاتین»که برایش «کار اضافی» شده بود، از «توقف چند ماهه برای ادامه تحصیل در آن جا اپاریس!» صرف نظر می کند و بعد از آن صرفا در دانشکده حقوق مشغول به تحصیل می شود. مصدق در ژوئیه ۱۹۱۲ داوطلب امتحان دو ساله لیسانس می شود که در آن هم موفق به کسب نمره قبولی می گردد. محمد هم مانند سایر دلشجویان از اضطراب های قبل امتحان می گوید: «به واسطه پیش آمدی تصور نمی کردم توفیق حاصل کنم.» و به ذکر مشکلی که روز پیش از امتحان لیسانس برایش پیش می آید، می پردازد: «یکی از خویشاّم که تحصیل می کرد و با من در یک جا سکنا داشت از آن اجازه گرفت که در جشن مدراس ۱۴ ژوئیه شرکت کند که رفت و من به انتظار او ماندم که نیامد و هر چه می گذشت بر نگترایم افزوده می گشت تا از نصف شب سه ساعت گذشت. دو چرخه ای که داشتم سوار شدم و تا آفتاب طلوع نکرده بود در کنار دریاچه گشتم که چون چیزی نیافتم با حال نا امیدی و یاس به محلی که در خط سیرم بود و احمد، پسرم، در آنجا منزل داشت برای تحقیق رفتم. صاحبخانه گفت بعد از خاتمه جشن به اینجا آمد و اظهار نمود که چون جشن دیر تمام شد به خانه رفتم و آمده ام شب اینجا بمانم – حال باید دید در آن وقت که ساعت شش صبح بود و دو ساعت دیگر من می بایست امتحان بدهم، چه حالی داشتم و چقدر مشکل بود از عهده برآیم.» این شرایط در اراده مصمم محمد اندک تأثیری نداشت و با آنکه او معتقد است در امتحان لیسانس «شانس کمترین اثری نداشت» اما ذکاوت او به کمکش می رسد: «کار زیاد فرصت نمی داد. روزهای قبل از امتحان لیسانس! «گستیتو دو ژوستی نین» ایکی از کتبی که از آن در امتحان لیانس سوال می آمد! را از لیثنا تا انتها بخونم و معنای هر کلمه ای را که از خاطرم رفته بود به فرهنگ مراجعه کرده و به خاطر بسپارم. چون که من مثل سایر دلشجویان زبان لاتین را در دبیرستان تحصیل نکرده بودم، که موقع امتحان دچار این مشکل نباشم. در هر جلسه استاد به ترتیب فصلی از آن کتاب را مطرح می نمود و هر یک از دلشجویان را به نوبت صدا می کرد تا قسمتی از آن را ترجمه کند و من قبل از رفتن به دانشکده آن فصل را با مطالعه خود حاضر می نمودم و از سایرین بهتر ترجمه می کردم. ولی در روز امتحان که معلوم نبود کدامیک از فصول، موضوع ترجمه قرار خواهد گرفت، مشکل بود از عهده بر آیم. برای این کار خیالیم راحت نبود و همیشه به خود می گفتم چه کاری بکنم که از عهده این امتحان نیز برآیم؟»

اینجاست که هوش و ذکاوت محمد جوان، دلشجویی رشته حقوق، به کمکش می شتابد؛ «بنظور به نظم رسید، کتاب ضخیمی را که مرکب بود از «ریژست»، «گستیتو دو ژوستی نین»، «بول» و «گد» یعنی چهار کتاب امپراطور ژوستی نین که همیشه روی میز، در جلوی استاد بود، چند بار باز کنم و ببینم کدامیک از فصول «گستیتو دو ژوستی نین» بیشتر احتمال دارد که باز بشود، به همان ها مراجعه نمایم. که فصول ۴ و ۵ و ۶ بیش از همه باز شد و من نیز همین سه فصل را برای امتحان حاضر کردم که بر حسب اتفاق یکی از این فصول مورد ترجمه قرار گرفت و از عهده بر آمدم.»

بعد از کسب مدرک لیسانس حقوق، محمد مصدق به فکر ارائه تز دکتری می افتد اما خستگی مانع از انجام کار هست به همین دلیل تصمیم می گیرد «چندی تعطیل کند» موضوع تز هم که در دانشکده حقوق تصویب شده بود این طور انتخاب شد «وصیت در حقوق اسلامی.» موضوع تز دلیلی شد تا محمد تصمیم بگیرد برای انجام تحقیقات مربوط به آن با ایران بازگردد و تز را «اول به فارسی تهیه کنم و متخصصین.»

استاد راهنمایی او در انجام تحقیقات تز «شادروان شیخ محمدعلی کاشانی» بود و با راهنمایی های «علی اصغر ماجدی» تز آماده شدو «کاری نداشت جز آنکه ترجمه شود.»

توقف مصدق در تهران و آماده کردن تز دکترا «پیش از سه ماه طول نکشید» و او به نوشاتل (سوئیس) باز می گردد. البته این بار تنها و بدون خانواده مشغولیت او در نوشاتل در ضمن ترجمه تز، گذراندن دوران کارآموزی در «دارالوگاله موسوم به ژان روله» بود. دکتر مصدق در روزهای تنهایی حبس پس از کودتای ۲۸ مرداد ۱۳۳۲، خطرات این دوران را این گونه بازگو می کند: «من در تمام مدت اقامتم همه زوره تا ظهر به کارآموزی مشغول بودم و عصر با هم یکی از دلشجویان هم دوره‌ی خود به ترجمه‌ی تز اشتغال داشتم، که بعد از طی مراحل و تصویب شورای دلشکده چند روز قبل از حرکتم به ایران در پاریس به طبع رسید و منتشر گردید.»
و اینچنین آخرین مرحله از تحصیلات آکادمیک دکتر محمد مصدق با پایان یافتن دوره کارآموزی و اخذ «تصدیقنامه وکالت» در سال ۱۹۱۳ میلادی به پایان رسید. سر رسیدن ایام تعطیلات باعث شد تا مصدق همراه چند تن از دوستان و خویشانش برای سر زدن به اقوام به ایران باز می گردد و «یکروز قبل از اعلان جنگ اول جهانی وارد تهران» شود. جنگ جهانی عاملی می شود تا اقامت مصدق در ایران به درازا بکشد. مصدق که تصمیم گرفته بود «بعد از ختام تحصیل باز مدتی از عمر خود را صرف مطالعه» کند و «پاره ای از اصول حقوق را که در دانشکده مقدماتشان دیده شده بود در ایران تکمیل» نماید، روی به مطالعه می آورد و چندین مقاله و کتب تخصصی در زمینه های مطالعاتی اش، از او به چاپ می رسد. در همین روزهاست که «شادروان دکتر ولی الله خان نصر مدیر مدرسه سیاسی» به دیدن مصدق می رود و به او پیشنهاد تدریس در «مدرسه سیاسی» را می دهد. این گونه مصدق پس از اتمام تحصیلاتش، از علمش در ایران بهره می برد و ضمن به یکی از آرزوی ها در دوران جولی خود می رسد؛ «چه وقتی آرزو داشتم مثل یک شاگرد در آن مدرسه تحصیل کنم، وضعیتم اجازه نمی داد و آن روز مدیر مدرسه به خانه من آمد و مرا به جای که استاد ابه مدرسه سیاسی! دعوت کرد.» منابع: ۱- خاطرات و تألمات، دکتر محمد مصدق، انتشارات علمی ۲- جنبش ملی شدن صنعت نفت، سرهنگ غلامرضا تجاتی، سهامی انتشار ○

به اطلاع کلیه دانشجویان محترم می رساند، **انجمن پیشگامان اندیشه** از علاقه‌مندان به فعالیتهای دانشجویی در حوزه های مختلف **سیاسی، صنفی و فرهنگی** دعوت به همکاری می نماید. جهت عضویت می توانید به مجتمع قائم مقام، ساختمان علم الهدی طبقه سوم و یا شهرک دانشگاهی، ساختمان زبان طبقه چهارم مراجعه فرمایید.

روزنه

www.rowzane.org

پایگاه خبری انجمن پیشگلمان اندیشه

۲

گوشزد

ناهماهنگی در دانشکده علوم پایه

یکی از دانشجویان میکروبیولوژی مطلبی را برای درج در **گوشزد** برای ما فرستاده است. «در زمان انتخاب واحد بعد از کلی مشورت با دوستان و سال بالایی ها برای انتخاب درس با استادی که تعریفش را خیلی شنیده بودم اقدام کردم اما وقتی اولین جلسه کلاس تشکیل شد با تعجب متوجه شدم استاد بدون اعلام قبلی به دلشجویان تغییر کرده. این چه جور انتخاب واحدی است!؟»

گوشزد: دوست عزیز این هم یک جورش است. انتخاب واحد اگر نباشد انتصاب واحد که هست! ضمن اینکه این اتفاقات نه تنها در دانشکده علوم پایه که در همه دانشکده ها دیگر به یک امر عادی تبدیل شده است.

بازدید سر زده یک گربه از دانشکده فنی

بنابر شنیده های خبرنگار **گوشزد** ساعت هشت صبح روز شنبه هفته گذشته یک گربه به طور سرزده به بازدید از بخشهای مختلف دانشکده فنی پرداخت و با حضور در یکی از کلاسهای این دانشکده مورد استقبال جیغهای بعضی از حضار قرار گرفت. اگرچه پیگیری های خبرنگار **گوشزد** برای انجام مصاحبه به دلیل سرعت زیاد گربه در فرار به جایی نرسید اما شنیده ها حکایت دارد که ایشان با حضور در طبقات مختلف دانشکده به طرز مشاهبهی مورد استقبال قرار گرفته اند!

مطالب خود را برای چاپ در گوشزد به آدرس Senfi@rowzane.orgارسال کنید. منتظریم!

میرگه

ادامه از صفحه اول «زنان در دلشگاه».

ولی دیری نپایید که با انقلاب فرهنگی دوباره راهی خانه ها شدند و در گیر و دار جنگ و خلواده، حضور در دانشگاه به فراموشی رفت. البته عده اندکی ماندند، اما برای اینکه بمانند و عنوان خود را حفظ کنند، فقط همین این روند همچنان ادامه داشت تا نیمه دوم دهه هفتاد که با اعتراضات جنبازان و خانواده های شهدا آغاز شد و با طرح اصلاحات ادامه پیدا کرد که در خرداد ۷۶ همراه با تحولات سیاسی جامعه و روح و نشاطی که در فضای جامعه ایجاد کرده بود، دختران هم نقش خود را در انجمن های اسلامی و فعالیت های دانشجویی حفظ کردند. دلشجویان به فلسفه و حافظ روی آوردند و درپچه های جدیدی مقلبل خود یافتند و دختران برای درس و فعالیت وارد دانشگاه شدند. اما همچنان اکثریت خاموش!سال ۷۸، اوج اعتراضات دلشجویی و پناه بردن به انجمن ها، دلشجویان دست به قلم می برند و می نویسند، از آزمونهایی که برای حفظ آنها می کوشند و اندیشه ای که نمی میرد، از ابتدای دهه ۸۰ ناامیدی از سیستم مدرسیتی و فشارهای وارده بر دلشجویان دوباره از حضور دختران کاسته می شود به دلیل احساس عدم امنیت با این تفاوت که در دانشگاه بودند ولی دیگر به سمت هیج فعالیتی حرکت نکردند و فعالان در پیش گرفتند. البته در فضایی که اصولا دلشجویان به سمت اسان گیری در حرکت بودند! همچنان ترس از دست دادن موقعیت و امنیتی که برای بدست آوردنش تلاش کرده اند دلایلی است که حضور کم زنان را توجیه می کند. دخترانی که از روزمرگی زندگی ساخته اند و به قول نادر ابراهیمی روز مرگی همراه دارد. و متأسفانه بی اختیار در روندی قرار گرفته اند که اسیر دو نگاه شده اند؛ نگاه غربی که زن را ابزاری عمومی می نرد و نگاه نگاه سنتی که زن را ابزاری خصوصی تلقی می کند و در این عصر دلنایی و حاکمیت عقل، اسیر عواطف و احساساتی که گاها ناکجاآباد مقصود آن است، می شوند. البته برای ایجاد نگاه سوم تلاش می شود، اما همچنان اکثریت خاموشند و بی تفاوت و با خود را با یکی از این دو دیدگاه می نگرد و از این طرز نگاه راضی اند. سیر در تاریخ نشان می دهد که همواره جنبش های زنان شامل اقلیتی از زنان بوده اند که با اعتماد به نفس و شجاعت و شناخت نسبی از خود از دیوارهای موجود در اطرافشان که یا با خراب کردن آنها و یا بالا رفتن از آنها گذشته اند و موفق به ایجاد نگاه جدیدی در خود و جامعه نسبت به خود شده اند. گذر زمان نشان می دهد که فعالیت های جنبش زنان و اقتضات جهانی و زمانی و فرهنگی سبب شده تا بسیاری از این دیوارها با تلنگری آسیب ببینند، لیکن همچنان سقف های شیشه ای بر پام ها استوارند که فریب می دهند،فریب می دهند آنهاهایی را که بی تفاوتند و از نگاهی نسبت به ایشان می رود راضی اند.سقف های شیشه ای سستند،اما باید دقیق بود تا دید آنچه را که ما را از جامعه، فرهنگ و فعالیت دور می کند،فاصله ای که روز به روز بیشتر می شود و قابل ملاحظه تر می گردد.فاصله از فضای فرهنگی و مطبوعاتی، فاصله از خواندن، فاصله از گفتن، فاصله از شنیدن، فاصله از دیدن، فاصله از برقراری ارتباط و فاصله از جامعه انسانی و…ترک برمی دارند شیشه هاییکه مورد اصابت قرار می گیرند، ولی فاصله ای که برای دیدن ایجاد می کنند و فقر فرهنگی ای که به دنبال می آورند هشدار دهنده است. خارج از این دیوارهای شیشه ای باد و طوفان و آفتاب و باران در انتظار است، باید آنها را شناخت و دلست و برخورد با آنها چگونه رفتار کرد.نباید از تواناییی ها غافل بود. زن بودن، مادر بودن، برای دیگری زندگی کردن بدون مزه، همه دلایلی است که زن می تواند در توسعه سیاسی و اقتصادی نقش داشته باشد. موجوداتی که کمال بیشتری دارند. مصدق اندیش ترند. و زن به دلایل مطرح شده یک موجود مصلحت اندیش است. ولی دختران نادیده می گیرند و نادیده گرفته می شوند!!! در جامعه ای که دم از تکریم مقام زن زده می شود و آمار رسمی حکایت از سهم موثر زنان در اداره کشور و کلیه صحنه ها دارد، در دانشگاه شاهد آنیم که جز صندلی کلاسها و تخت خوابگاهها، زنان هیچ سهم بسزایی برای خود اختصاص نمی دهند، که صحت آمارها را زیر سوال می برد. آمارهایی که فقط تعداد صندلی ها را نشان می دهد و برای حال و آینده دختران و پسرانی که بر روی این صندلی ها می نشینند و برمی خیزند، هیچ برنامه نظام یافته ای ندارد. ○